

## موازنه گری از دور به مثابه استراتژی ایالات متحده در قبال داعش (از ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۷)

10.30495/pir.2021.687154

محمود علیپور گرجی<sup>۱</sup>، عبدالمجید سیفی<sup>۲</sup>، ساناز یوسفی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۰

### چکیده

شکل‌گیری و گسترش فعالیت داعش، تحولات مهمی را خاورمیانه به دنبال داشته است. در این میان سیاست خارجی ایالات متحده در قبال داعش به شکل قابل‌توجهی در روابط منطقه و ایجاد ائتلاف‌ها و گسست‌ها در خاورمیانه و محیط پیرامونی تأثیرگذار بوده است؛ به‌گونه‌ای که نتیجه این سیاست، عدم شکل‌گیری و تقویت یک هژمون منطقه‌ای شد. این مسئله حاکی از استمرار استراتژی کلان موازنه گری از دور است که پس از جنگ جهانی دوم مدنظر سیاستمداران آمریکا بوده است. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که سیاست خارجی ایالات متحده در قبال داعش در سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۱۷ چگونه قابل تبیین است؟ فرضیه محوری پژوهش این است که ایالات متحده با استفاده از استراتژی‌های کلان موازنه گری از دور، از یک‌سو مسئولیت مقابله با داعش را به عراق، سوریه، ایران و برخی دیگر از دولت‌های منطقه احاله کرده و از سوی دیگر از داعش به‌عنوان ابزار موازنه سازی برای جلوگیری از به وجود آمدن قدرت جدید و برتر در منطقه استفاده می‌کند. احاله مسئولیت در حقیقت روشی برای کاهش هزینه‌ها و همچنین کاهش خطرات ناشی از موازنه گری مستقیم است پژوهش حاضر به روش توصیفی و تحلیلی انجام گرفته است.

**واژگان کلیدی:** موازنه گری از دور، ایالات متحده، داعش، خاورمیانه، احاله مسئولیت

<sup>۱</sup>. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آیت‌الله العظمی بروجردی (ره)، بروجرد، ایران (نویسنده مسئول)

alipour\_mg558@yahoo.com

<sup>۲</sup>. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آیت‌الله العظمی بروجردی (ره)، بروجرد، ایران

<sup>۳</sup>. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه آیت‌الله العظمی بروجردی (ره)، بروجرد، ایران

## ۱- مقدمه

وقوع انقلاب و جنبش‌های مردمی در جهان عرب از اواخر سال ۲۰۱۰، کشورهای عربی را به‌عنوان متحدین استراتژیک واشنگتن آمریکا با شرایط و تغییرات جدیدی در خاورمیانه مواجه ساخت. این خیزش‌های اجتماعی که تا اواسط ۲۰۱۲ ادامه داشت (Haas, 2014: 2)، تحولانی را به وجود آورد که از جمله آن‌ها می‌توان به سرنگونی و تضعیف برخی حکومت‌ها در منطقه و دگرگونی در نظم منطقه‌ای و شکل‌گیری و گسترش فعالیت گروه‌های نئوسلفی اشاره نمود. (واعظی، ۱۳۹۲: ۳۷) در این میان، داعش به‌سرعت توانست خود را به‌مثابه قدرتمندترین و پرنفوذترین گروه معرفی کند و برخی از کنشگران دولتی در منطقه را با چالشی جدی مواجه سازد. اعلام خلافت توسط داعش نگرانی‌های جدی در میان دولت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای ایجاد کرد؛ و عمدتاً نگران حاکمیت سرزمینی خود یا کاهش سطوح امنیتی در درون یا حوزه پیرامونی خود بودند.

نگرانی دولت‌ها بر اساس معیارهای جغرافیایی و مجاورت متفاوت بود؛ در این میان، سوریه و عراق در سطح نخست تهدید داعش قرار داشتند؛ چرا که عملاً بخش‌های قابل توجهی از سرزمین‌های آن‌ها تحت کنترل این گروه درآمد بود؛ و امنیت هستی شناختی این دولت‌ها با چالش جدی مواجه شده بود. در مرحله بعد دولت‌هایی نظیر جمهوری اسلامی ایران از سوی داعش تهدید شدند؛ که علاوه بر مجاورت جغرافیایی، از نظر گفتمانی در تعارض و تقابل جدی با داعش قرار داشتند؛ و هدف مهمی برای داعش محسوب می‌شوند. در سطح بعدی دولت‌های اروپایی بودند که به شکل مستقیم تحت تأثیر تهدیدات امنیتی نظیر عملیات انتحاری و بمب‌گذاری‌های داعش قرار گرفتند. شکل غیرمستقیم گسترش حضور داعش در خاورمیانه و به‌ویژه در عراق و سوریه سبب سرازیر شدن سیل مهاجران به سوی مرزهای اروپا و بروز چالش‌های جدی برای دولت‌های این قاره شده است. از این منظر، دولت‌هایی مانند ایالات متحده آمریکا به علت عدم تقارب جغرافیایی در سطح آخر تهدید داعش قرار می‌گیرند؛ و عمدتاً نگرانی ایالات متحده از گسترش داعش ناشی از تهدید برای بقای خود نیست؛ بلکه ناشی از ایجاد تهدید این گروه‌ها برای موازنه قوای منطقه‌ای است که به‌طور مستقیم بر منافع ژئواستراتژیک ایالات متحده تأثیر می‌گذارد (Scuitto, 2014: 2). این مسئله از آنجا دارای اهمیت است که بر اساس اسناد رسمی دولت ایالات متحده نظیر استراتژی امنیت ملی این کشور، هدف اصلی سیاست خارجی ایالات متحده حفظ وضع موجود و جلوگیری از خیزش هژمون منطقه‌ای جدیدی است که می‌تواند موازنه قدرت را مختل نموده و نیز چالشی برای هژمونی آمریکا در جهان ایجاد نماید (National Security Strategy Archive, 2010: 2-3). بر اساس استراتژی رسمی آمریکا، رهبری ایالات متحده الزامی جهانی است که ریشه در حفظ منافع ملی، حفظ امنیت آمریکا و مردم آن و متحدان این کشور دارد. از منظر این استراتژی، آمریکا باید برای جلوگیری از به چالش کشیدن قدرت و موقعیت خود در منطقه، عملیات ضد تروریستی در سطح جهان انجام دهد؛ و متحدان خود را تضمین دهد و مانع از تهاجم دشمنان شود

(National Security Strategy Archive, 2015: 8). از این منظر، هرگونه اقدام ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه (و به طور کلی در تمام مناطق جهان) باید با توجه به این اصل صورت پذیرد که یک هژمون منطقه‌ای شکل نگیرد که منافع ایالات متحده را با چالش مواجه سازد. به نظر می‌رسد رفتار ایالات متحده برای جلوگیری از شکل‌گیری یک هژمون منطقه‌ای ریشه در تحولات دوران پس از جنگ جهانی دوم دارد؛ و این رفتار در دوران پس از جنگ سرد و به ویژه در دوران پس از خیزش‌های مردمی در خاورمیانه از طریق استراتژی کلان موازنه گری از دور قابل تبیین است که از طریق دو استراتژی احاله مسئولیت و موازنه گری مستقیم انجام می‌شود. بر این اساس راهبرد ایالات متحده در قبال داعش نیز تحت تأثیر این استراتژی کلان و در جهت جلوگیری از ظهور هر هژمونی منطقه‌ای و حفظ امنیت خود و متحدان منطقه‌ای صورت می‌پذیرد. در این چارچوب، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که سیاست خارجی ایالات متحده در قبال داعش در سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۱۷ چگونه قابل تبیین است؟ فرضیه محوری پژوهش این است که ایالات متحده با استفاده از استراتژی‌های کلان موازنه گری از دور، از یک سو مسئولیت مقابله با داعش را به عراق، سوریه، ایران و برخی دیگر از دولت‌های منطقه احاله کرده و از سوی دیگر از داعش به عنوان ابزار موازنه سازی برای جلوگیری از به وجود آمدن قدرت جدید و برتر در منطقه استفاده می‌کند.

در این پژوهش، پس از تبیین رویکرد نظری موازنه گری از دور، به مثابه استراتژی کلان سیاست خارجی ایالات متحده در قالب نظریه واقع‌گرایی تهاجمی، به بررسی شکل‌گیری و تقویت داعش و ادراک از آن توسط ایالات متحده به عنوان یک تهدید و درعین حال ابزاری برای موازنه سازی منطقه‌ای توسط ایالات متحده می‌پردازیم. سپس با توجه به دو استراتژی احاله مسئولیت و موازنه گری مستقیم به عنوان دو استراتژی ذیل استراتژی کلان موازنه گری مستقیم، رویکرد ایالات متحده در مقابله با داعش و هم‌زمان با آن بهره‌گیری از آن برای خیزش هژمون‌های منطقه‌ای در خاورمیانه را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

## ۲- چارچوب نظری

در کنار شکل سنتی واقع‌گرایی موردنظر مورگنتا و واقع‌گرایی تدافعی موردنظر والتز، جان میرشایمر<sup>۱</sup> نوع دیگر از واقع‌گرایی را مورد بحث قرار می‌دهد که از آن تحت عنوان «واقع‌گرایی تهاجمی» یاد می‌شود. او ماهیت تراژدیک واقعیت‌های اجتناب‌ناپذیر سیاست در شرایط آنارشی در فضای بین‌المللی را مورد تأکید قرار می‌دهد (لاوسون، ۱۳۹۵: ۶۶). واقع‌گرایی کلاسیک علت تهاجمی بودن دولت‌ها را در فطرت و ذات شرور انسان می‌داند، در صورتی که میرشایمر معتقد است علت اساسی تهاجمی بودن دولت‌ها، ساختار نظام بین‌الملل است (آدمی، ۱۳۹۱: ۳). واقع‌گرایی تهاجمی همچنان با تمرکز بر منافع امنیتی ملی و بقا به عنوان اهداف اصلی، سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ را تبیین می‌کند. این مسئله نشان می‌دهد که واقع‌گرایی تهاجمی مرتبط با ابعادی از سیاست خارجی نیست که اهداف غیرامنیتی را در برمی‌گیرد. هرچند، این نظریه تبیینی در مورد این که چرا قدرت‌های بزرگ اهداف غیرامنیتی را تعقیب می‌کنند، ارائه می‌دهد؛ این نظریه اشاره دارد که قدرت‌های بزرگ اهداف غیرامنیتی را زمانی پیگیری می‌کنند که در تعارض با منطق موازنه قوا قرار ندارند یا این منافع در خدمت منافع ملی امنیتی قرار دارند (دان و

<sup>۱</sup> John Mearsheimer

دیگران، ۱۳۹۶: ۱۴۵). به علت این‌که بقا در رأس تمام نیازهای دولت قرار دارد، دولت‌ها هرگز آن را به خاطر منافع دیگر به خطر نمی‌اندازند.

بنا بر نظریه واقع‌گرایی تهاجمی، دولت‌ها در نظام بین‌الملل آنارشیک به این مسئله توجه دارند که برای بقا مجبور به خودیاری و بیشینه‌سازی قدرت هستند (Waltz, 1959, 232)؛ و از آنجاکه در مورد میزان قدرتی که برای بقا نیاز دارند مطمئن نیستند، آن‌ها در پی تبدیل شدن به قدرتمندترین دولت جهان هستند. چرا که هژمونی جهانی دارای بالاترین سطح امنیت در نظام بین‌الملل است. قدرت‌های بزرگ هرگز وضع موجود نظام بین‌الملل را نخواهند پذیرفت تا زمانی که بر تمام نظام بین‌المللی سلطه یابند. هرچند، میرشایمر معتقد است که هژمونی جهانی امکان‌پذیر نیست زیرا منابع متعددی بر سر ایجاد هژمونی جهانی وجود دارد؛ اما معتقد است که جهان محکوم به تحمل رقابت دائمی قدرت‌های بزرگ است و تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای (و نه هژمون جهانی) هدف نهایی قدرت‌های بزرگ است (Mearsheimer, 2001: 2).

بر اساس نظر میرشایمر، ایالات متحده آمریکا تنها قدرت بزرگی است که به جایگاه هژمون منطقه‌ای دست یافته است. چرا که بر نیمکره غربی کنترل دارد ولی بر تمام مناطق جهان از جمله آسیای شمال شرقی و اروپا کنترل ندارد. هدف اصلی ایالات متحده به‌عنوان یک هژمونی منطقه‌ای حفظ وضع موجود نظام بین‌الملل و جلوگیری از ظهور هژمون منطقه‌ای رقیب است. بهترین راه برای ایالات متحده در جلوگیری از ظهور هژمون منطقه‌ای دیگر، حفظ موازنه قوا در هر منطقه جهان است. موازنه قوا توزیع منطقه‌ای قدرت است که اجازه می‌دهد دولت‌های منطقه‌ای یکدیگر را کنترل و موازنه کرده و مانع از ظهور یک دولت مسلط شود. این استراتژی کلان «موازنه‌گری از دور»<sup>۱</sup> نام دارد. برای اجرای موازنه‌گری از دور، ایالات متحده آمریکا به استراتژی‌های احاله مسئولیت<sup>۲</sup> و موازنه‌گری مستقیم تکیه دارد (Mearsheimer, 2001: 237). هر دو استراتژی به شکل متقابل همدیگر را در بر گرفته و یکدیگر را تکمیل می‌کنند. ایالات متحده از طریق احاله مسئولیت تلاش دارد مقابله با متخاصم منطقه‌ای را به یک دولت دیگر محول کند. این استراتژی نیازمند مهارت دیپلماتیک بالاست تا مسئولیت به دولت منطقه‌ای دیگر واگذار شود (Mearsheimer, 2001: 157-159). احاله مسئولیت در حقیقت روشی برای کاهش هزینه‌ها و همچنین کاهش خطرات ناشی از موازنه‌گری مستقیم است و هژمون زمانی که با تعداد و سطوح بالاتری از تهدیدها مواجه است ترجیح می‌دهد در ابتدا از آن استفاده کند و در صورت شکست یا ناکارآمدی آن به سمت بهره‌گیری از موازنه‌گری مستقیم حرکت می‌کند.

دیدگاه‌ها در مورد احاله مسئولیت عمدتاً تابعی از ساختار ویژه نظم هستند. عواملی که در این رابطه دارای اهمیت هستند عبارت‌اند از: نحوه توزیع قدرت میان قدرت‌های بزرگ و جغرافیا. قدرت معمولاً به سه شیوه میان قدرت‌های بزرگ توزیع می‌شوند. نظام‌های چندقطبی متوازن شامل سه قدرت بزرگ یا بیشتر می‌شود که یکی از آن‌ها هژمون بالقوه است. در این رابطه، قدرت تقریباً به‌طور مساوی بین قدرت‌های بزرگ یا حداقل بین دو دولت که دارای بیشترین قدرت در نظام می‌باشند تقسیم شده است. استراتژی احاله مسئولیت در نظام بین‌المللی یا منطقه‌ای چندقطبی رواج دارد؛ زیرا همیشه حداقل یک دولت مسئولیت‌پذیر بالقوه در نظام وجود دارد، اما این استراتژی در

<sup>1</sup> Offshore balancing

<sup>2</sup> Buck-passing

نظام چندقطبی متوازن بیشتر به کار می‌رود؛ چرا که اساساً هیچ تجاوزگری به‌اندازه کافی قدرتمند نیست که بتواند همه قدرت‌های بزرگ دیگر را شکست داده و بر کل نظام مستولی شود. این به آن معناست که در یک نظام متعادل تمام قدرت‌های بزرگ مستقیماً در معرض تهدید یک قدرت تجاوزگر قرار ندارند؛ و آن‌هایی که در معرض خطر حمله قریب‌الوقوع نباشند قطعاً استراتژی احاله مسئولیت را برمی‌گزینند (Mearsheimer, 2001: 237). از سوی دیگر، احاله مسئولیت احتمال کمتری دارد تا در نظام بین‌المللی دوقطبی اجرایی شود زیرا هیچ دولت ثالثی برای واگذاری مسئولیت وجود ندارد. به این دلیل است که بالاترین منفعت ایالات متحده ایجاد یک نظام چندقطبی در هر منطقه است. شکاف بیشتر بین دولت‌ها سبب می‌شود شانس ایجاد موازنه بین آن‌ها بیشتر شود (Ensalaco, 2008: 12). بنابراین، ایجاد شکاف باید به‌عنوان پیش‌زمینه‌ای برای یک موازنه قوای مؤثر مورد توجه قرار گیرد. زمانی که استراتژی احاله مسئولیت شکست می‌خورد یا انتظار شکست آن می‌رود، ایالات متحده امریکا توجه خود را متوجه استراتژی موازنه مستقیم می‌کند تا مانع متخصص برای برهم زدن موازنه قوا شود (Mearsheimer, 2001: 156).

به نظر می‌رسد ایالات متحده به شکل جدی تلاش داشته تا در دوران پس از جنگ جهانی دوم از این استراتژی کلان در سیاست خارجی خود در خاورمیانه بهره‌گیری. در دوران جنگ سرد عمدتاً ایالات متحده امریکا برخی مسئولیت‌ها نظیر مقابله با کمونیسم شوروی در منطقه را به متحدان منطقه‌ای نظیر ایران و ترکیه محول نمود تا از گسترش نفوذ کمونیسم در منطقه جلوگیری نماید. در دوران پس از جنگ سرد به نظر می‌رسد که این استراتژی کلان کماکان مورد استفاده دولت ایالات متحده قرار دارد گرچه پس از جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ و هزینه‌های بالای موازنه گری مستقیم، نقش استراتژی احاله مسئولیت پررنگ‌تر شده که نمونه آن در قبال تهدید داعش و رویکرد ایالات متحده در قبال تحولات کنونی خاورمیانه قابل بررسی و تبیین است.

### ۳- سطح‌بندی و ادراک تهدیدات از سوی داعش

با شروع بحران در سوریه، ابوبکر بغدادی به مدت دو سال در کنار نیروهای مخالف نظامی سوری قرار گرفت؛ و در آوریل سال ۲۰۱۳ ادغام شاخه جبهه النصره با دولت اسلامی در عراق را با اسم دولت اسلامی عراق و شام یا داعش (ISIS) اعلام کرد. داعش که برخی مناطق مهم سوریه و عراق را در کنترل خود قرار داد، تهدید به گسترش نفوذ خود در منطقه کرده بود. خروج سریع نیروهای آمریکایی در سال ۲۰۱۱ و ایجاد خلأ قدرت در عراق، به گروه‌های تروریستی اجازه داد تا به سرعت خود را احیا کرده و حکومت شکننده عراق را به چالش بکشند (قائم پناه و خان محمدی. ۱۳۹۴: ۱۰۵). دولت اسلامی عراق به‌عنوان قدرتمندترین نیرو در عراق در مدت زمان کوتاهی توانست کنترل مناطق مهمی نظیر تکریت و فلوجه را بر عهده بگیرد. در کنار خروج نیروهای آمریکایی از عراق، جنگ داخلی در سوریه زمینه‌ای برای گسترش دولت اسلامی در عراق به سوریه بود. در مدت زمان کوتاهی، دولت اسلامی در عراق تأسیس جبهه النصره در سوریه را اعلام کرد که از حمایت قابل توجه عمومی بر ضد رژیم سوریه برخوردار بود. در آوریل ۲۰۱۳، ابوبکر بغدادی که خود را رهبر دولت اسلامی در عراق می‌خواند، اعلام کرد جبهه النصره در سوریه با دولت اسلامی عراق ادغام شده و بر اساس این ادغام دولت اسلامی در عراق و شام (داعش) تأسیس شده است (Cordesman and Khazai, 2014: 176). داعش توانست از زمان شکل‌گیری مناطق مختلفی در شمال،

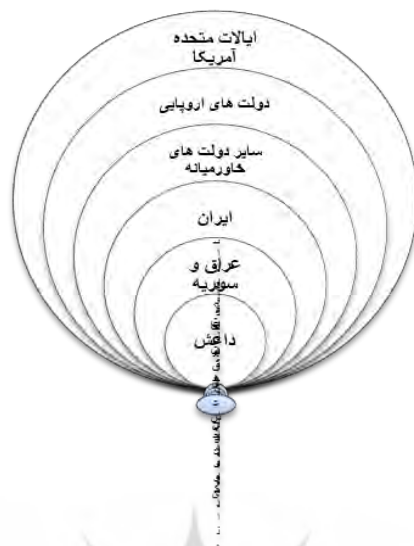
مرکز و شرق سوریه با کمک تسلیحات گسترده‌ای به تصرف خود درآورد. همچنین در سال ۲۰۱۴ حمله گسترده و غافلگیرانه‌ای به شمال و غرب عراق انجام دهد و برخی از شهرهای مهم عراق نظیر الرمادی، تکریت، فلوجه و به‌ویژه موصل به‌عنوان دومین شهر بزرگ عراق را به تصرف خود درآورد. همچنین داعش حوزه فعالیت خود را علاوه بر عراق و شام را از سال ۲۰۱۵ به بسیاری دیگر از نقاط جهان نظیر لیبی، مصر، افغانستان و ... گسترش داد (Nance, 2015: 12).

با ظهور داعش و شرایط جدید منجر به نگرانی‌های جدی در میان دولت‌های منطقه گردید. این دولت‌ها نگران حاکمیت سرزمینی خود بودند و از سوی دیگر ایالات متحده آمریکا نیز از اختلال در نظام موازنه قدرت خود هراسناک بود. گروه داعش در ابتدا بمب‌گذاری انتحاری را به‌عنوان مهم‌ترین مؤلفه جنگ نامتقارن در عراق معرفی کرد. افزایش تلفات ناشی از عملیات انتحاری بر ضد افراد غیر سنی و نیروهای هوادار آمریکایی موجب شکاف‌های عمیق در عراق و همچنین یکی از علل اصلی شکاف میان شیعی- سنی شد (پرفیتی، ۱۳۹۷: ۱۷۵). ایالات متحده در ابتدا جدیت خاصی در برخورد با داعش از خود نشان نداد زیرا تصور می‌کرد می‌تواند از این گروه برای درگیر سازی قدرت‌های منطقه‌ای نظیر جمهوری اسلامی ایران استفاده نماید ولی تعرض داعش به منافع حیاتی ایالات متحده از جمله حملات مختلف تروریستی در اروپا و آمریکا تا حد بالایی سبب تقویت ادراک خطر توسط ایالات متحده آمریکا شد.

البته ادراک تهدید توسط ایالات متحده به دلیل عدم قرابت جغرافیایی با حوزه تحت تسلط داعش بسیار کمتر دولت‌های خاورمیانه است. اگر سطح تهدید داعش بر اساس تهدید برای تمام دولت‌های منطقه، عراق و سوریه مورد توجه قرار دهیم؛ بررسی این مسئله راحت‌تر است. چنانچه در تصویر شماره یک ترسیم شده است، عراق و سوریه در سطح اول تهدید داعش قرار دارند؛ چرا که آن‌ها اهداف اصلی و مهم داعش هستند؛ و داعش در طی سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۷ بخش قابل توجهی از سرزمین‌های این دولت‌ها را تحت کنترل خود داشت. گرچه از سال ۲۰۱۷ بسیاری از این سرزمین‌ها باز پس گرفته شد. ایران در سطح دوم تهدید قرار دارد؛ زیرا در مجاورت عراق به عنوان دولتی که بخش‌های مهمی از آن توسط داعش تصرف شده بود قرار دارد و از سوی دیگر همواره داعش به شیعیان به‌عنوان یک هدف مهم توجه دارد و حملات زیادی بر ضد آن‌ها انجام داده است. دیگر قدرت‌های منطقه‌ای نظیر ترکیه و لبنان نیز در سطح سوم تهدید قرار دارند. از لحاظ فاصله جغرافیایی، پس از این سه سطح، دولت‌های اروپایی قرار دارند که به دلیل مجاورت جغرافیایی به خاورمیانه می‌توانند مورد تهدید داعش قرار گیرند. علاوه بر اقدامات تروریستی و ضد امنیتی داعش در کشورهای اروپایی، گسترش فعالیت داعش در عراق و سوریه و دیگر حوزه‌های نفوذ داعش در شمال آفریقا سبب بروز ناامنی و مهاجرت گسترده به سوی اروپا شده و از این منظر نیز نگرانی‌های امنیتی جدی برای دولت‌های اروپایی ایجاد شده است.

به دلیل فاصله جغرافیایی از منطقه، ایالات متحده آمریکا در سطح پنجم تهدید قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه آمریکا در سطح آخر تهدیدات داعش قرار دارد و علی‌رغم برخی حملات تروریستی که داعش در خاک آمریکا انجام داده، داعش در سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۱۷ نمی‌تواند حمله‌ای قدرتمند و سازمان‌یافته بر ضد آمریکا انجام دهد مگر به سرزمین‌های قابل توجه و نیروی نظامی بالایی دست یابد که بتواند به شکل جدی منافع ژئواستراتژیک آمریکا را به چالش بکشد. به‌طور کلی هدف اصلی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا حفظ وضع موجود و جلوگیری از

خیزش هژمون منطقه‌ای جدیدی است که بتواند موازنه قدرت را مختل نموده و چالشی برای هژمونی آمریکا در جهان ایجاد نماید. این مسئله در شکل از منظر سطح تهدیدات از سوی داعش نشان داده شده است.



شکل شماره یک: سطح بندی تهدیدات داعش

با این وجود مقابله ایالات متحده آمریکا با داعش تابع عوامل متعددی از جمله میزان تهدید و ادراک از تهدید این گروه است. تعداد جنگجویان داعش بر اساس منابع اطلاعاتی، مختلف است و از ۲۰ هزار تا ۲۰۰ هزار نفر متفاوت بود. سازمان اطلاعات سیا در سپتامبر ۲۰۱۴ تعداد جنگجویان داعشی را بین ۲۰ هزار تا ۳۱ هزار نفر ارزیابی کرده بود که سه برابر بیشتر از تخمین قبلی این سازمان بود. (Sciutto, 2014: 6) به علاوه، داعش دارای حجم بالا و گسترده‌ای از تسلیحات است که مقدار زیادی از آن را در زمان جنگ داخلی در سوریه و با پیروزی‌ها در عراق به دست آورده است. این تسلیحات شامل تفنگ‌های تهاجمی، موشک‌های زمین به هوا، موشک‌های ضد هوایی، تسلیحات ضدتانک، تانک‌های جنگی و ... می‌شود. این حقیقت که داعش پس از جنگی طولانی قادر بود شهر مهم الرمادی را به تصرف درآورد حاکی از قدرت بالای زمینی داعش و داشتن تسلیحات فراوان است (پریفیتی، ۱۳۹۷: ۱۷۷).

عامل دیگر تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بر ضد داعش، ترس از حمله داعش به منافع استراتژیک آمریکا در منطقه و هرجایی است که فرصت آن را کسب نماید. این نگرانی‌ها اغلب توسط باراک اوباما و دیگر مقامات دولت وی بیان می‌شد که ناشی از تبلیغات ضدآمریکایی داعش است. اوباما اشاره داشت که «اگر بر آن‌ها کنترل نداشته باشیم، این سازمان‌های تروریستی می‌توانند تهدیدی فزاینده در فراسوی منطقه و از جمله در آمریکا ایجاد کنند. ما هنوز نقشه خاصی برای حمله به کشور خود نیافته‌ایم ولی رهبران داعش آمریکا و متحدان ما را تهدید کرده‌اند» (White House, 2014). به علاوه، گرچه داعش تهدید فوری برای بقای ایالات متحده آمریکا نیست ولی تهدیدی جدی برای موازنه قوای منطقه‌ای است که مستقیماً بر منافع ژئواستراتژیک آمریکا تأثیر می‌گذارد.

گذارد. این مسئله را در گفتار زیر با عنوان احاله مسئولیت که در استراتژی موازنه گری از دور ترسیم شده، بررسی می‌نماییم.





#### ۴- احاله مسئولیت به داعش و دولت‌ها در استراتژی موازنه گری از دور

می‌توان از موازنه گری از دور به‌عنوان ابزاری نظری برای تحلیل سیاست خارجی ایالات‌متحده امریکا در قبال خاورمیانه در دوران پس از جنگ جهانی دوم بهره برد. این رویکرد در دوران پس از جنگ سرد نیز کماکان موردتوجه در سیاست‌گذاران خارجی ایالات‌متحده بوده است؛ و ردپای این استراتژی کلان با ادبیات مختلف در سندهای استراتژی ملی ایالات‌متحده در دوران پس از جنگ سرد قابل‌مشاهده است. گرچه ایالات‌متحده امریکا در طول بهره‌گیری از این استراتژی کلان در خاورمیانه از هر دو استراتژی زیرمجموعه آن یعنی احاله مسئولیت و موازنه گری مستقیم استفاده کرده است؛ ولی با توجه به هزینه‌های بالای موازنه گری مستقیم و به‌ویژه جنگ پرهزینه و پر تلفات سال ۲۰۰۳ عراق، رویکرد احاله مسئولیت بیشتر موردتوجه مقامات آمریکایی در قبال تحولات جدید خاورمیانه و به‌ویژه در قبال داعش قرار گرفته است (Gerges, 2005).

با توجه به ادراک تهدید ایالات‌متحده از داعش، به نظر می‌رسد ایالات‌متحده تمایل دارد از استراتژی کلان موازنه گری از دور که پس از جنگ جهانی دوم و به اشکال مختلف از آن برای تنظیم سیاست خارجی خود در خاورمیانه بهره برده، استفاده نماید. ایالات‌متحده امریکا بعد از جنگ پرهزینه در عراق در سال ۲۰۰۳ برای پرهیز از مداخله نظامی جدی در خاورمیانه برخی انگیزه‌های ملی و امنیتی برای انجام عملیات محدود نظامی در عراق و سوریه در دولت امریکا قابل‌تشخیص است. عوامل ذکرشده مبتنی بر عملکرد ایالات‌متحده در قبال داعش موجب به‌کارگیری سه راه‌کار مهم برای مقابله با این عوامل است که عبارت‌اند از: هراس، خودیاری و پیشینه‌سازی قدرت. نخست: ایالات‌متحده امریکا از گسترش داعش که می‌تواند منافع ژئواستراتژیک امریکا در منطقه و فراسوی آن را به خطر اندازد، در هراس است؛ دوم: ایالات‌متحده امریکا از حقیقت نبود حکومت جهانی آگاه است که سبب می‌شود امریکا به خودیاری در تقابل با داعش متوسل شود؛ سوم: ایالات‌متحده امریکا همچنین به این حقیقت که پیشینه سازی نسبی قدرت با کاهش خطر و نابودسازی داعش رخ خواهد داد، آگاه است.

سناریو مناسب برای ایالات‌متحده امریکا این است که از نیروی دیگر دولت‌هایی که دارای تعارض جدی با ایالات‌متحده هستند برای مقابله با داعش بهره گرفته شود. با این اقدام، ایالات‌متحده با یک تیر دو هدف را نشان می‌گیرد؛ ابتدا تهدید داعش را از بین برده و از طرف دیگر از ظهور یک قدرت منطقه‌ای جدید در آینده جلوگیری خواهد کرد. به این دلیل، ایالات‌متحده امریکا به‌عنوان یک موازنه گر از دور عمل خواهد کرد و در ابتدا مهار داعش را به دولت‌های منطقه‌ای محول کرده و در صورت شکست این استراتژی یا انتظار شکست آن، از موازنه گری مستقیم استفاده خواهد کرد. این بدان معناست که ایالات‌متحده امریکا با ورود برخی کنشگران منطقه‌ای در مقابله با داعش مخالفت جدی نمی‌کند تا در کنار مقابله این کنشگران با داعش، علاوه بر کاهش هزینه‌های نظامی و انسانی خود، با درگیری این کنشگران از تبدیل آن‌ها به هژمونی منطقه‌ای جلوگیری نماید.

بعد نخست استراتژی کلان موازنه گری از دور، بهره‌گیری از استراتژی احاله مسئولیت است. ایالات‌متحده امریکا به شکل ویژه‌ای از استراتژی احاله مسئولیت در واگذاری مسئولیت حفاظت از امنیت خلیج‌فارس به ایران و عربستان پس از جنگ ویتنام بهره برده بود. ایالات‌متحده پس از درگیری در ویتنام و متقبل شدن هزینه‌های فراوان

به این نتیجه رسید که حفظ امنیت خاورمیانه و اعمال اقتدار آمریکا در این منطقه توسط دو ستون ایران و عربستان صورت گیرد. با ارائه دکترین نیکسون - کسینجر عربستان به‌عنوان ستون مالی و اقتصادی و ایران به‌عنوان ستون نظامی در نظر گرفته شد و دولت ایران به‌عنوان ژاندارم منطقه مسئولیت کنترل تهدیدات شوروی و مقابله با کمونیسم را بر عهده گرفت. در واقع آمریکا از این طریق می‌توانست از نفوذ شوروی بدون درگیری مستقیم خودداری کند؛ و از یک طرف با مداخله مستقیم می‌توانست از نفوذ شوروی بدون درگیری مستقیم خودداری نماید و از سوی دیگر با مداخله مستقیم منجر به تحریک احساسات ناسیونالیستی و ضد غربی برخی از کشورهای خاورمیانه همچون مصر نشود (آدمی، ۱۳۹۱: ۵). آشکار است که در مهار تهدیدات بر ضد امنیت ملی آمریکا، نخست به دیگر دولت‌ها برای مهار متخاصم بالقوه توجه می‌شود. احاله مسئولیت به دیگر دولت‌ها برای مهار متخاصم جایگزین اصلی موازنه‌گری مستقیم است (Mearsheimer, 2001: 157). اگر استراتژی احاله مسئولیت با شکست روبرو شود، ایالات متحده با انجام تهدیدات دیپلماتیک، ایجاد ائتلاف‌های دفاعی بر ضد متخاصم و استفاده از منابع نظامی و اقتصادی خود به موازنه‌گری مستقیم متوسل می‌شود (Byman, 2008: 23).

سیاست آمریکا در خاورمیانه در طول نیم‌قرن گذشته همواره یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار بر پوشش‌ها، فرایندها و سیر تحولات در این منطقه بوده است. پس از جنگ عراق، خاورمیانه شاهد تغییرات جدیدی بود؛ و ناآرامی‌ها و بی‌ثباتی‌های سیاسی و اجتماعی موجب سرنگونی برخی حکومت‌ها در این منطقه شد. یکی از پیامدهای این بی‌ثباتی‌ها شکل‌گیری و تقویت گروه‌های نو سلفی نظیر داعش بوده است. با توجه به این که ایالات متحده آمریکا در سطح پنجم تهدیدات داعش قرار دارد و به‌طور مستقیم در معرض خطر داعش نیست ولی برای حفظ منافع استراتژیک خود وارد عمل شده و تلاش می‌کند تا هزینه‌های دفاع از منافع خود را از طریق سایر بازیگران قدرتمند در منطقه تأمین کند. در این بین ایالات متحده آمریکا وظیفه مهار داعش را به عراق، سوریه، ایران، ترکیه و برخی دیگر از دولت‌ها و کنشگران منطقه‌ای واگذار می‌کند. در این راستا می‌توان گفت خروج نیروهای آمریکایی از عراق در دوران باراک اوباما فرصتی را برای ظهور و گسترش داعش ایجاد کرد؛ و این تلاشی برای پیگیری استراتژی احاله مسئولیت بود. با خروج این نیروها ایالات متحده وظیفه مقابله با گروه‌های تروریستی نظیر داعش را به عراق و دیگر دولت‌های منطقه‌ای که به شکل مستقیم با این مسئله درگیر هستند، واگذار کرد. اوباما این رهیافت را در سال ۲۰۱۴ مورد تصریح قرار داد «تضعیف و نابودی داعش تنها وظیفه ما نیست، قدرت ایالات متحده آمریکا می‌تواند بسیار تعیین‌کننده باشد ولی نمی‌توانیم این کار را برای عراقی‌ها انجام دهیم. خود آن‌ها باید این کار را انجام دهند و ما نمی‌توانیم جایگزین شرکای عربی در تأمین امنیت منطقه شویم» (White House, 2014).

نکته مهم در ساختار احاله مسئولیت ایالات متحده آمریکا برای واگذاری مسئولیت مقابله با داعش، گزینش دولت یا دولت‌هایی است که می‌توان مسئولیت مقابله با داعش را به آن‌ها احاله نمود. این دولت یا دولت‌ها باید هم مایل یا مجبور به مهار داعش باشند و هم توانمندی اقتصادی و نظامی این مهار را داشته باشند. عراق به دلیل نیروی زمینی پایین و توان اقتصادی کم از نظر تعداد، تجهیزات و مهارت ضعیف‌تر از داعش است. به همین دلیل از این منظر برای محول کردن مسئولیت مقابله با داعش ضعیف است. در نتیجه، عراق از راه‌های دیگر برای مقابله با داعش قابل استفاده می‌کند. در میان کنشگران موجود در خاورمیانه، دو دولت منطقه‌ای دیگر یعنی سوریه و ایران منافع مشترکی برای مقابله با داعش دارند. داعش علاوه بر تهدید مستقیم سرزمینی عراق، تهدیدی جدی برای حاکمیت

سرزمینی ایران و سوریه نیز است. ایران و سوریه به دو دلیل نمی‌توانند مهار و کنترل داعش را به ایالات متحده آمریکا محول کنند. نخست اینکه، داعش تهدید مستقیمی برای حاکمیت ایالات متحده نیست؛ و دوم آنکه، پیشرفت های سریع داعش فرصت کافی به جمهوری اسلامی ایران و سوریه برای استفاده از استراتژی احاله مسئولیت را نمی‌دهد. با وجود فرصت احاله این مسئولیت به سوریه، ایالات متحده آمریکا صریحاً اعلام کرد که با سوریه بر ضد داعش همکاری نخواهد کرد؛ هرچند، در مورد احتمال همکاری با ایران ساکت بود. در واقع، در زمان ارائه استراتژی ایالات متحده بر ضد داعش، باراک اوباما از کنگره خواست تا بودجه مهمی برای حمایت از نیروهای مخالف در سوریه که برخی از آن‌ها به داعش نیز نزدیک بودند، تصویب نماید (White House, 2014). شاید دلیل اصلی برای عدم همکاری دولت اوباما با دولت سوریه در مقابله با داعش، هراس آمریکا از قدرت گیری بیشتر جمهوری اسلامی ایران در منطقه بود که می‌توانست منافع ژئواستراتژیک ایالات متحده آمریکا را تهدید کند.

## ۵- استراتژی موازنه گری مستقیم ایالات متحده در مقابل داعش

در کنار تعقیب استراتژی احاله مسئولیت، ایالات متحده آمریکا همچنین از موازنه گری مستقیم با استفاده از ارائه کمک‌های اقتصادی و نظامی به متحدان منطقه‌ای، انجام حملات مستقیم هوایی به مراکز داعش و ایجاد اتحادهای دفاعی بهره برده است. این موازنه گری مستقیم عمدتاً از طریق کمک‌های مالی مستقیم به طرف‌های درگیر با داعش و به‌ویژه عراق تمرکز دارد. باراک اوباما در آوریل ۲۰۱۵ و در دیدار با نخست‌وزیر عراق، حیدر العبادی، اعلام کرد که کمکی ۲۰۰ میلیون دلاری به عراق انجام خواهد داد (Baker and Gordon, 2015: 3). همچنین، کمک نظامی شامل تسلیحات سبک به نیروهای کردی عراقی و سوری را انجام می‌دهد (Drennan, 2014: 3). بعد دیگر موازنه گری مستقیم ایالات متحده در مقابل داعش را می‌توان در قالب ایجاد ائتلاف ضد داعش و برخی متحدان منطقه‌ای آمریکا مورد بررسی قرار داد. ایالات متحده با همراهی حدود ۴۰ کشور از آگوست ۲۰۱۵ ائتلافی را بر ضد داعش تشکیل داد؛ و حملاتی بر ضد مواضع داعش در عراق و سوریه را سازمان‌دهی کرد. گرچه این حملات نقش اصلی در آزادسازی مناطق تحت اشغال داعش در عراق نداشت و نیروهای عراقی و کردی کنشگر اصلی را ایفا نمودند؛ زیرا در منازعات نیروی زمینی دارای نقش اساسی و نیروی هوایی دارای نقش پشتیبانی است.

آنچه در این موازنه گری از دور ایالات متحده دارای نقش اساسی است، جایگاه جمهوری اسلامی ایران در این موازنه سازی است. با توجه به استراتژی کلان موازنه گری از دور، ایالات متحده به ایران نگاهی دویعدی دارد. از یک سو ایران به‌عنوان ابزاری برای مهار داعش و توازن منطقه‌ای می‌نگرد. از طرفی هم ایالات متحده به ایران جمهوری اسلامی ایران ن به‌عنوان دولتی مدنظر قرار می‌گیرد که از هر فرصتی برای گسترش نفوذ خود در منطقه با هزینه دیگر دولت‌ها از جمله ایالات متحده استفاده می‌کند. موقعیت جغرافیایی و جایگاه ایران در نظام منطقه‌ای سبب می‌شود تا جمهوری اسلامی ایران به شکل مناسبی به‌عنوان یک نیروی موازنه کننده عمل کند. سیاست خارجی ایالات متحده در قبال جمهوری اسلامی ایران تحت تأثیر نیاز استراتژیک برای حفظ نفوذ خود در منطقه، تضمین جریان آزاد نفت، حفاظت از متحدان و شرکا است. با وجود همه مطالب اشاره‌شده نمی‌توان از این مسئله چشم‌پوشی

کرد که در صورتی می‌توان به دولت‌ها احاله مسئولیت نمود که در مواجهه با این خطر باشند. جمهوری اسلامی ایران با توجه به سطح‌بندی گفته‌شده در سطح دوم خطرات قرار دارد و نمی‌تواند منتظر حل مسئله خطر داعش در منطقه توسط قدرت‌های دیگر شود؛ و علاوه بر این از بین کشورهای منطقه، جمهوری اسلامی ایران توان نظامی و اقتصادی بالایی دارد به همین علت گزینه‌ی مناسبی برای احاله مسئولیت است که این خود با یک تیر دو نشان زدن است زیرا از یک طرف جمهوری اسلامی ایران به مقابله با داعش می‌پردازد و از طرفی قدرت خود تحلیل رفته و نمی‌تواند به‌عنوان یک خطر برتر در منطقه برای منافع استراتژیک ایالات متحده امریکا باشد.

## ۶- نتیجه‌گیری

موازنه‌گری از دور به‌مثابه یک استراتژی کلان در بخش قابل‌توجهی از قرن بیستم و قرن حاضر مورد توجه سیاستمداران آمریکایی بوده است. این استراتژی کلان که تا حد زیادی توسط جغرافیا و جایگاه این کشور تحمیل می‌شود، عمدتاً برای مقابله با خیزش هر هژمون منطقه‌ای تدوین شده است. این رویکرد ایالات متحده در نقاط مختلف جهان و به‌ویژه در خاورمیانه قابل توجه است و رگه‌های بهره‌گیری ایالات متحده از این استراتژی کلان در خاورمیانه در دوران جنگ سرد در قالب واگذاری احاله مسئولیت مقابله با گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی به خاورمیانه به ایران و عربستان سعودی و همچنین مداخلات مستقیم قابل توجه بود. پس از پایان جنگ سرد، استفاده از بعد احاله مسئولیت در قالب استراتژی کلان موازنه‌گری از دور اهمیت بیشتری یافت و به‌ویژه پس از جنگ بسیار پرهزینه و پرتلفات عراق در سال ۲۰۰۳ و با توجه به مراکز چندگانه قدرتی که در خاورمیانه به وجود آمده و می‌تواند منافع استراتژیک و نفوذ ایالات متحده در این منطقه را به چالش بکشد برای مهار از خود این قدرت‌ها استفاده کرده به‌صورت احاله مسئولیت که این عملکرد فرصتی را برای ایالات متحده فراهم می‌کند که با هزینه کمتر و به‌صورت غیرمستقیم عوامل تهدید دولتی و غیردولتی را حذف و به تأمین امنیت برای شرکای خود در این منطقه و همچنین منافع خود بپردازد.

در میان این تهدیدها، داعش قرار دارد که با توجه به بعد مسافت حوزه اصلی فعالیت داعش نسبت به خاک ایالات متحده و همچنین میزان سطح تهدید آن ایالات متحده بیشتر تمایل به احاله مسئولیت مقابله با داعش به دولت‌هایی را دارد که به دلیل مجاورت جغرافیایی در سطح نزدیک‌تری ناگزیر به مقابله با داعش هستند. در این میان، به دلیل اینکه عراق و سوریه به‌طور مستقیم بقای خود را در گرو مبارزه با داعش در نظر می‌گرفتند، در صف ابتدایی مقابله با داعش قرار دارند ولی این دو دولت از توان کافی برای مقابله با داعش برخوردار نیستند. در این میان، جمهوری اسلامی ایران به دلیل اینکه به‌عنوان خصم جدی داعش معرفی شده هم دارای تمایل و هم توانمندی برای مقابله با داعش است و از سوی دیگر ایالات متحده می‌تواند علاوه بر احاله مسئولیت مقابله با داعش به ایران، علاوه بر رهایی از انجام هزینه زیاد می‌تواند با استفاده از داعش دست به موازنه ایران در منطقه بزند. این بدان معناست که ایالات متحده در سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۱۷ تلاش دارد از یک‌سو داعش را مهار و از سوی دیگر قدرت و نفوذ خود را با هزینه دولتی که مسئولیت به آن احاله شده، افزایش دهد. عدم برخورد جدی ایالات متحده در برخی مقاطع زمانی

موازنه گری از دور به مثابه.../۵۰

و به ویژه در چند ماه ابتدایی گسترش فعالیت داعش در سوریه و عراق به این دلیل بود که تصور می کرد می تواند از آن برای جلوگیری از خیزش و تقویت جایگاه ایران به عنوان یک هژمون منطقه ای استفاده نماید.



## منابع

- آدمی، علی، دشتگرد، مجید، (۱۳۹۱)، «ایالات متحده و مهار متخاصمان در چارچوب احاله مسئولیت»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ۱، شماره ۳.
- پریفتی، بلدر، (۱۳۹۷)، سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه، ترجمه عبدالمجید سیفی، تهران: قومس.
- دان، تیم، اسمیت، استیو و میلجا کورکی، (۱۳۹۶)، نظریه‌های روابط بین‌الملل، ترجمه عبدالمجید سیفی و شهرزاد مفتوح، تهران: میزان.
- قائم پناه، صمد، خانمحمدی، فیض اله، (۱۳۹۴)، «بررسی عوامل ظهور گروه تروریستی داعش در خاورمیانه»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، سال ۶، شماره ۲۴.
- لاوسون، استفانی، (۱۳۹۵)، نظریه‌های بین‌الملل؛ رویکردهای متعارض به سیاست جهانی، ترجمه عبدالمجید سیفی، تهران: مخاطب.
- واعظی، محمود، (۱۳۹۲)، «الگوی رفتاری آمریکا در مواجهه با تحولات کشورهای عربی»، فصلنامه روابط خارجی، سال ۵، شماره ۱.
- Baker, P., & Gordon, M. (2015). Obama gives visiting Iraqi premier aid and an endorsement. Available at: <http://www.nytimes.com/2015/04/15/world/middleeast/iraqi-prime-minister-haider-al-abadi-in-washington.html>.
- Byman, D. (2008). *The five-front war: The better way to fight global jihad*. John Wiley & Sons.
- Cordesman, A. H., & Khazai, S. (2014). *Iraq in crisis*. Rowman & Littlefield.
- Drennan, J. (2014). Who has contributed what in the coalition against the Islamic State? *Foreign policy*, 12. Available at: <http://foreignpolicy.com/2014/11/12/who-has-contributed-what-in-the-coalitionagainst-the-islamic-state>.
- Ensalaco, M. (2012). *Middle Eastern Terrorism*. University of Pennsylvania Press.
- Gerges, F. A. (2009). *The far enemy: why Jihad went global*. Cambridge University Press.
- Haass, R. N. (2014). The sources of Russian conduct. *Council on Foreign Relations*. Available at: <http://www.cfr.org/ukraine/sources-russian-conduct/p32785>
- Kaplan, M. A. (1959). Man, the State, and War: A Theoretical Analysis. By Kenneth N. Waltz. (New York: Columbia University Press. 1959. Pp. viii, 263. \$5.50.). *American Political Science Review*, 53(4), 1125-1127.
- National Security Strategy Archive. (2010). National Security Strategy 2010. Available at: <http://nssarchive.us/national-securitystrategy-2010>.
- Mearsheimer, J. J., & Alterman, G. (2001). *The tragedy of great power politics*. WW Norton & Company.
- National Security Strategy Archive. (2015). National Security Strategy 2015. Available at: <http://nssarchive.us/national-securitystrategy-2015/>
- Nance, M. W. (2014). *The terrorists of Iraq: Inside the strategy and tactics of the Iraq insurgency 2003-2014*. CRC Press.
- House, W. (2020). Statement by the President. *G Street Box 008; Folder 5; p. 630*. Available at: <https://www.whitehouse.gov/the-press-office/2014/09/10/tatement-president-isil-1>

- Sciutto, J., Crawford, J., & Carter, C. J. (2014). ISIS can't muster between 20,000 and 31,500 fighters, CIA says. *CNN, September, 12, 2014*.
- Waltz, K. N. (1996). International politics is not foreign policy. *Security Studies, 6(1)*, 54-57.



## Offshore Balancing as a Strategy of the United States Foreign Policy toward ISIS

Mahmoud Alipour Gorji<sup>1</sup>, Abdul Majid Seifi<sup>2\*</sup>, Sanaz Yousefi<sup>3</sup>

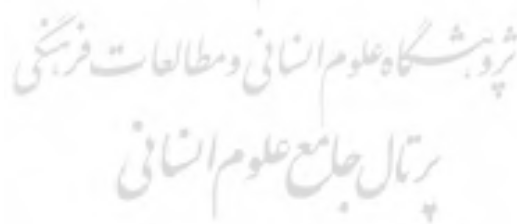
Received: ۲۰۲۱/۱۰/۰۲

Accepted: ۲۰۲۲/۰۲/۰۹

### Abstract

The formation and expansion of ISIS activity have led to significant developments in the Middle East. In the meantime, the US foreign policy towards ISIS has been significantly influential in regional relations and the formation of alliances and divisions in the Middle East and the surrounding environment. As a result of this policy, a regional hegemony was not formed and strengthened. This indicates the continuation of the grand strategy of remote balancing that has been considered by American politicians since World War II. The main question of the present study is how to explain the United States' foreign policy towards ISIS in the years 2013-2017? The study's central hypothesis is that the United States, using macro-strategies of remote balancing, on the one hand, delegates responsibility for countering ISIS to Iraq, Syria, Iran, and some other governments in the region, and on the other hand to ISIS. It is used as a balancing tool to prevent the emergence of new and superior power in the region. Referral of responsibility is, in fact, a way to reduce costs as well as reduce the risks of direct balancing. The present study has been done by descriptive and analytical methods.

**Keywords:** offshore balancing, United States, ISIS, Middle East, Buck-passing



---

<sup>1</sup> Assistant Professor, Department of Political Science, Ayatollah Boroujerdi University, Boroujerd, Iran (Corresponding Author) alipour\_mg558@yahoo.com

<sup>2</sup> Assistant Professor, Department of Political Science, Ayatollah Boroujerdi University, Boroujerd, Iran

<sup>3</sup> M.A of Political Science, Ayatollah Boroujerdi University, Boroujerd, Iran